

اندیشیدن درباره ملیت

بابک نادرپور

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران مرکز



- ملیت

- دیوید میلر

- داود غرابانی زندی

- تمدن ایرانی

- ۱۳۸۳، ۲۳۱ صفحه، ۳۰۰۰ نسخه، ۲۳۰۰ تومان

مقدمه

هویت‌هایی به حکم عقل قابل دفاع اند یا خیر، بررسی می‌شود. از نگاه نویسنده تفاوت میان ملت و دولت برای شناخت اصل ملیت ضروری است. اما تفاوت میان ملیت و قومیت چندان جدی نیست. هم ملت‌ها و هم گروه‌های قومی مجموعه‌ای از افرادند که به واسطه ویژگی‌های فرهنگی مشترک و شناخت متقابل گردهم جمع می‌شوند و هیچ فاصله‌ای میان آنها وجود ندارد. بنابراین در عمل همزیستی قومیت و ملیت مقدور است. (صص ۲۸-۲۷)

به طور کلی پنج عنصر در کنار هم ملیت را از دیگر منابع جمعی هویت شخصی متمایز می‌سازد که عبارت‌اند از: ۱) باور مشترک و تعهد (متقابل ۲) قدمت تاریخی (۳) منش فعال (۴) وابستگی به یک قلمرو خاص (۵) متمایز شدن از دیگر اجتماعات به واسطه فرهنگ عمومی خاص. (ص ۳۴)

از نگاه نویسنده باور به ویژگی ملی و مباحثی مانند آن دیرپاست. امروزه باورها از طریق کالاهای فرهنگی نظیر کتاب، روزنامه و رسانه‌های الکترونیکی قابل انتقال‌اند. بنابراین ملت‌ها نمی‌توانند پدید آیند مگر اینکه ابزارهای ارتباطی یک چنین تصور جمعی عملی را ایجاد کنند. (صص ۳۹-۳۸)

بر این اساس هویت‌های ملی عمدتاً افسانه‌اند و در مدرن بودن پدیده ملی باید تردید کرد. شواهد تاریخی متعدد حاکی از آن است که هویت‌های ملی متشکل از عناصر قابل توجهی از اسطوره است. اغلب اسطوره‌های ملی نیز شامل بیان داستان‌هایی درباره تحولاتی است که بدون شک اتفاق نیفتاده‌اند. (صص ۴۵-۴۲)

فصل دوم زیرعنوان «وجه اخلاقی ملیت» مورد بحث قرار می‌گیرد. نویسنده پرداختن به این موضوع را با تمایز گذاردن میان عام‌گرایی اخلاقی و خاص‌گرایی اخلاقی آغاز می‌کند (ص ۵۹) در عام‌گرایی صرف‌نظر از روابط افراد با یکدیگر به «ظرفیت عمومی بشری» توجه می‌شود. دفاع خاص‌گرایانه

کتاب ملیت اثر دیوید میلر در سال ۱۹۹۵ میلادی منتشر شده است. در این کتاب واژگانی چون ملیت، ملی‌گرایی، هویت ملی و خودمختاری به روشنی از هم تمیز داده نشده‌اند. البته نویسنده ترجیح می‌دهد از اصطلاح ملیت استفاده کند. (ص ۱۶) وی در مقدمه اندیشه‌های ملیت را چنین تعریف می‌کند: «اندیشه‌های ملیت، خلاقیت آگاهانه افرادی است که برای معنا بخشیدن به آن یا فضای سیاسی و اجتماعی پیرامون خود آن را مورد بررسی و بازبینی قرار داده‌اند.» (ص ۱۲)

نکات عمده کتاب بر محور پاسخ به پرسش‌های زیر سازماندهی شده است:

- چه چیزی ملیت را از سایر انواع هویت جمعی متمایز می‌سازد؟
- چرا اسطوره‌ها هنوز غلبه دارند؟ اگر اسطوره‌ها در تقابل مستقیم با آنچه ما به منزله حقیقت تاریخی می‌دانیم قرار گیرند، چه باید کرد؟
- آیا ملیت، بدون تحمیل هویت ثابت گروه غالب در جامعه بر گروه‌های دیگر و تحقیر و تضعیف ارزش‌های فرهنگی آنها مقدور نیست؟
- آیا مردم ملیت خود را به طور موجه در راستای ادعای خودمختاری سیاسی در نظر می‌گیرند؟
- اگر خودمختاری ملی ارزشمند است، دولت‌های ملی به چه میزان باید قدرت حاکمیت خود را اعمال کنند؟
- در قبال هویت‌های قومی که اصل وجودی آنها در تقابل با هویت ملی قرار دارد چه موضعی باید اتخاذ کرد؟

۱) معرفی فصل‌های پنجگانه

در فصل اول نویسنده هویت ملی را تعریف می‌کند و اینکه آیا چنین

از ملیت نیز با این فرض شروع می‌شود که در کل، عضویتها و تعلقها اهمیت اخلاقی دارند. عضویت در گروه، نوعی تعهد و احساس وفاداری متقابل بین فرد و گروه ایجاد می‌کند. این تعهدها تحت تأثیر خلیقات عمومی گروه یا اجتماع‌اند. در نهایت نویسنده نتیجه می‌گیرد تلاش برای توجیه اصل ملیت از منظر عام‌گرایی محکوم به شکست است. به ملیت باید همچون احساسی نگریسته شود که شاید کاربردهای خاصی در کوتاه‌مدت داشته باشد، اما در بلندمدت باید به نام بشریت قد علم کند. (صص ۷۳-۷۱) روابط خاص‌گرایانه نه تنها اختلاف بین منافع فردی و منافع دیگر اعضای گروه یا اجتماع را رفع، بلکه آن را تعدیل می‌کند.

در فصل سوم نویسنده به بحث «خودمختاری ملی» می‌پردازد. هدف وی دفاع از «ادعای به حق» اجتماعات ملی برای خودمختاری سیاسی است. یک دلیل عمده برای حمایت از خودمختاری ملی، عدالت اجتماعی است؛ دولت باید حوزه فعالیت خود را محدود و فقط به حمایت از حقوق و دفاع ملی بپردازد، یا اینکه شکلی از فدرالیسم را فراهم آورد تا هریک از ملیتها مسئول برقراری عدالت اجتماعی در درون منطقه خود باشند. (ص ۹۶) دلیل دیگر حمایت از فرهنگ ملی است، زیرا فرهنگ مشترک به دارندگان خویش احساس هویت تاریخی می‌بخشد. از نگاه نویسنده تنها روش جلوگیری از فروپاشی فرهنگهای ملی استفاده از قدرت دولت است. در یک دولت دموکراتیک خودمختاری ملی به منزله خودمختاری جمعی موردتوجه قرار می‌گیرد و مستلزم توافق با اراده عمومی است. (ص ۹۷)

به طور کلی تنها یک دولت دموکراتیک می‌تواند ملی بودن خودمختاری را تضمین کند. موفقیت این امر در گرو آن است که شهروندان به همدیگر و دولت اعتماد کنند. هر شهروند طیفی از منافع اساسی دارد که انتظار دارد دولت از آن حمایت کند، در غیر این صورت خود را در گروهی می‌یابد که به دلیل رفتار غیرمنصفانه دلایل موجهی برای جدایی خواهند داشت.

موضوع فصل چهارم «ملیت و چندگانگی فرهنگی» است. در این فصل چگونگی سازگاری سیاستهای اقلیتهای قومی با اصل ملیت مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته نویسنده از موضع «ملی‌گرایی محافظه‌کار» و «چندفرهنگی‌گرایی» به این مسئله می‌نگرد. در مرکز اندیشه ملی‌گرایی محافظه‌کار، هویت ملی مستلزم وفاداری به اقتدار است. از طرفی فرد محافظه‌کار می‌پذیرد که بدون آزادی اندیشه و بیان نمی‌توان تفسیرهای مختلف از هویت ملی را ارائه کرد. (صص ۱۴۳-۱۴۰)

چند فرهنگی‌گرایی نیز به دولت به مثابه عرصه‌ای نگاه می‌کند که در آن بسیاری از گونه‌های فردی و گروهی باید اجازه همزیستی و رشد و نمود داشته باشند. باید به هر گروهی اجازه داده شود شرایط خاص و مطالبات و تفاوت‌های اصیل خود را شکل بخشد. در واقع چند فرهنگی‌گرایی در شکل افراطی خود از رواداری متقابل و اعطای فرصتهای سیاسی بدون توجه به جنس، طبقه، نژاد و غیره بسیار فراتر می‌رود. به گونه‌ای که هدف اصلی سیاست را تأیید تفاوت‌های گروهی قرار می‌دهد. این دیدگاه به نفعی اصل ملیت منجر می‌شود.

اگرچه نویسنده به این باور می‌رسد که ملیت واقعاً با آرمانهای سیاسی لیبرالی ناسازگار نیست و به اقتدار مورد نظر یک فرد محافظه‌کار نیازی ندارد، اما در نهایت نتیجه می‌گیرد که تنها ملیت قادر است هویت بخشی مشترک را فراهم کند.

در فصل پنجم نویسنده می‌خواهد به این پرسش پاسخ دهد که «آیا ملیت در حال افول است؟» از نظر او مجموعه عواملی در کاهش هویت‌های ملی سهیم‌اند که عبارت‌اند از:

تأثیر مداوم بازار جهانی مصرف بر سبک زندگی افراد، تماس مستقیم با

اگرچه نویسنده به این باور می‌رسد که ملیت واقعاً با آرمانهای سیاسی لیبرالی ناسازگار نیست و به اقتدار موردنظر یک فرد محافظه‌کار نیازی ندارد، اما در نهایت نتیجه می‌گیرد که تنها ملیت قادر است هویت بخشی مشترک را فراهم کند

به نظر می‌رسد نویسنده آگاهانه یا از سر غفلت به مباحث عمده‌ای چون «جهانی‌سازی» یا «جهانی شدن» و آثار و پیامدهای آن برای «ملیت» و «هویت ملی» توجه نکرده است

ترجمه نه‌چندان روان کتاب، دریافت کلی از منظور نویسنده را قدری مشکل و ناچار نقد آن را نیز دشوار ساخته است

سایر فرهنگها و تأثیر آن در کاهش اهمیت هویت‌های متمایز، تقویت وفاداریها و برخی وابستگیها به زبان تقویت هویت ملی و بالاخره جایگزینی ملت - دولت با ارگانهای فراملی حکومت. (صص ۱۷۷-۱۷۶) وی سپس پیشنهاد می‌کند که برای بازسازی ملیت، باز تعریفی از هویت ملی برای سازگاری با اقلیتهای فرهنگی و سرزمینی به عمل آید.

سرانجام نویسنده مباحث این فصل را چنین جمع‌بندی می‌کند که برخلاف نظر برخیها، هویت‌های ملی در دموکراسیهای لیبرال کاهش نیافته است.

۲) نقد اثر

الف) نقد محتوایی

ترجمه نه‌چندان روان کتاب، دریافت کلی از منظور نویسنده را قدری مشکل و ناچار نقد آن را نیز دشوار ساخته است. از چشم‌انداز کلی نویسنده در تحقق هدف عمده کتاب یعنی «روشی برای اندیشیدن درباره ملیت و ملی‌گرایی» موفق بوده است. نکته مثبت کتاب بهره‌گیری از مطالعات ملی انجام گرفته از سوی اندیشمندان، جامعه‌شناسان و مورخان است. این امر باعث شده است که رجوع به ملی‌گرایی بر فهم خواننده از استدلالهای مخالف و

**هم ملتها و هم گروههای قومی
مجموعه‌ای از افرادند که
به واسطهٔ ویژگیهای فرهنگی مشترک
و شناخت متقابل گردهم جمع می‌شوند
و هیچ فاصله‌ای میان آنها وجود ندارد**

**یک دلیل عمده برای حمایت از
خودمختاری ملی، عدالت اجتماعی است؛
دولت باید حوزهٔ فعالیت خود را
محدود و فقط به حمایت از حقوق و
دفاع ملی بپردازد، یا اینکه
شکلی از فدرالیسم را فراهم آورد
تا هریک از ملیتها
مسئول برقراری عدالت اجتماعی
در درون منطقه خود باشند**

اعمال فشارهای سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی برای حفظ و اعاده حقوق بشر (که از جمله چالشهای میان دولتها، سازمانهای بین‌المللی و گروههای خودمختار و تجزیه‌طلب است)، سخنی به میان نمی‌آورد.

آنچه مسلم است بسیاری از کشورها در قانون اساسی خود و همچنین به موجب میثاقها و پیمانهای چندجانبه بین‌المللی پایبندی خود را به اصول مندرج در آنها مبنی بر دفاع از حقوق اقلیتهای ملی اعلام کرده‌اند.

در فصلهای پایانی نویسنده تا آنجا پیش می‌رود که معتقد است آزادی افراد باید به نفع ملیت کنار گذاشته شود. وی از موضع یک «ملی‌گرای محافظه‌کار» وفاداری به اقتدار را شرط حفظ هویت ملی می‌داند. همچنین با پیوند این بحث به سنت و اسطوره در مقام توجیه آن برمی‌آید. در مقابل، از منظر «چندفرهنگی‌گرایی» شناسایی برابر هریک از هویتها (و از جمله هویتهای قومی) را توصیه می‌کند. در فضایی اینچنین پارادوکسیکال نویسنده نتیجه می‌گیرد تنها ملیت قادر است هویت بخشی مشترک را فراهم کند.

بالاخره در فصل پایانی، ضمن اشاره به مجموعه عوامل مؤثر در کاهش هویتهای ملی، با متمرکز ساختن مطالعات خود پیرامون هویتهای ملی بریتانیا، این نسخه کلی را تجویز می‌کند که هویتهای ملی در دموکراسیهای لیبرال کاهش نیافته است. صرف نظر از اینکه تجربهٔ بریتانیا نمی‌تواند به سایر کشورها تعمیم یابد، به نظر می‌رسد نویسنده آگاهانه یا از سر غفلت به مباحث عمده‌ای چون «جهانی‌سازی» یا «جهانی شدن» و آثار و پیامدهای آن برای «ملیت» و «هویت ملی» توجه نکرده است. در مجموع، این کتاب به سهم خود می‌تواند به رشد و توسعهٔ ادبیات مربوط به فلسفه ملی‌گرایی کمک کند و به این دلیل درخور توجه و اعتناست.

ب) نقد شکلی

همان‌طور که قبلاً ذکر شد، کتاب از ترجمه روان و یک‌دستی برخوردار نیست. این به مفهوم نادیده گرفتن زحمات مترجم نیست که زحمات وی حتی درخور تقدیر نیز هست. این موضوع احتمالاً در متن پیچیده کتاب ریشه دارد. شاید بهتر بود مترجم در قالب پیشگفتاری دریافت کلی خود را از این اثر بیان می‌داشت و درباره انتخاب برخی از واژگان معادل نیز توضیحاتی ارائه می‌داد. در ترجمهٔ حاضر معادل فارسی برخی از واژگان (که اصل آنها نیز در زیرنویس صفحات مربوطه قید شده است) چندان برای خواننده مأنوس نیست. از جمله می‌توان به واژگان زیر اشاره کرد:

صفحه	معادل فارسی	واژه
۱۶	اخلاقاً نامدارا	morally intolerable
۱۶	روایت پاکیزه	sanitized version
۱۰۱	گردگویانه	tautological

کلمات دیگری نیز در متن به کار رفته‌اند که با اصول و قواعد زبان فارسی کمتر همخوانی دارند. برخی از این کلمات عبارت‌اند از: نیک همگانی (صص ۷۸، ۱۴۹ و ۱۶۱)، اخلاقیت (ص ۱۹)، تماماً (ص ۴۸)، هویتهای دنج (ص ۱۷۹) و افشاندن (ص ۱۹۶).

به منظور اجتناب از این مشکلات توصیه می‌شود مؤسسات مطالعاتی و تحقیقاتی ترجمهٔ چنین کتابهایی را ترجیحاً به دانش‌آموختگان دانشگاههای انگلیسی زبان پیشنهاد کنند. بدون تردید آشنایی بیشتر و بهتر با فضای فکری و گفتمان غربی کمک مهمی به انتقال یافته‌های نویسندگان آن دیار خواهد کرد. لازم است مجدداً بگویم که این مسئله به هیچ‌وجه به معنای قدر ننهادهن به کار مترجم محترم کتاب نیست.

موافق اصول ملیت تأثیر بگذارد.

همان‌طور که نویسنده خود اذعان دارد، واژگانی مثل ملیت، ملی‌گرایی، هویت ملی، خودمختاری و... به روشنی از هم تمییز داده نشده‌اند. به ویژه در بحث از هویت ملی و ملیت نویسنده همواره با یک پارادوکس مفهومی مواجه است. از یک طرف، هویت ملی عنصر مهمی در فهم افراد از کیستی‌شان دانسته می‌شود و به تبع آن وفاداری ملی بخشی اجتناب‌ناپذیر از موقعیت بشر مدرن ارزیابی می‌گردد. از سوی دیگر، هویت ملی و تقاضاهای ناشی از آن صرفاً موضوعاتی مبتنی بر احساسات ذهنی و به یک اعتبار ساختگی تلقی می‌شوند که صرفاً بروز برخی تحولات استثنایی نظیر درگیریهای نظامی و بلایای طبیعی این وفاداریها را از پستوی ذهن به آگاهی کامل فرا می‌خواند. اگرچه نویسنده برای سهولت کار استفاده از واژه ملیت را ترجیح می‌دهد، اما این تناقض مفهومی کماکان در جای جای نوشته به وضوح دیده می‌شود.

نویسنده با تأکید بر نقش «ملیت مشترک» در ایجاد «حس همبستگی» ناخواسته نقش سایر هویتها و از جمله «هویتهای قومی» را به حاشیه می‌راند. این در شرایطی است که در بحث از «وجه اخلاقی ملیت» و تمایز میان عام‌گرایی و خاص‌گرایی، سرانجام توجیه اصل ملیت از منظر عام‌گرایی را محکوم به شکست می‌داند. نویسنده علی‌رغم تأثیرپذیری از فضای سیاسی و اجتماعی موجود به عمد یا از سر سهو از مباحثی چون حقوق بشر، حقوق اقلیتهای